

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) است، اگر خوب ملاحظه فرموده باشید عبارت ایشان را در نهایت الدرایه، مرحوم اصفهانی بعد از اینکه کلام مرحوم آخوند را توضیح می‌دهند که مرحوم آخوند می‌فرماید در مواردی که یقین در امور اعتقادی دخالت دارد مثل یقین به امامت، اینجا استصحاب موضوعی جریان ندارد. اگر بگوئیم امام قبلاً حیات داشته و الآن هم استصحاب کنیم حیات را بر استصحاب حیات یقین به امام مترتب نمی‌شود.

ما نسبت به موضوع باید یقین داشته باشیم که این را مرحوم اصفهانی تعبیر می‌کنند به اینکه الشک فی الحیات و الیقین بالامام لا یجتمعان و متنافیان هستند، بعد از اینکه این توضیح را برای فرمایش مرحوم آخوند می‌دهند یک ممکن آن یقال اول دارند و بعد هم یک عبارتی دارند به عنوان جواب از یک اشکال مقدّر.

فرض استصحاب دیگر توسط مرحوم اصفهانی

با ممکن آن یقال می‌فرمایند گر چه ما از راه استصحاب حیات نمی‌توانیم به نتیجه برسیم، استصحاب حیات ما را به یقین به امامت نمی‌رساند و حق با خود مرحوم آخوند است اما یک استصحاب دیگری اینجا داریم که با آن استصحاب می‌توانیم به مطلوب برسیم و آن این است که خود امامت را استصحاب کنیم بگوئیم قبلاً امامت موجود بوده و الآن هم که شک می‌کنیم موجود است یا نه امامت را استصحاب کنیم، بعد می‌فرمایند ما در باب استصحاب نگوئیم با استصحاب بقاء امامت فقط آثار امامت را بر آن بار کنیم! بلکه علاوه بر این ترتیب آثار بگوئیم استصحاب برای ما یک مماثلی را جعل می‌کند در زمان شک، می‌گوئیم یک امامت واقعی داریم که استصحاب می‌گوید در زمان شک شما امامت دارید، ما با استصحاب یک امامتی را به تعبیر ایشان فی ثانی الاحوال، فی زمن الشک، یک امامتی را با استصحاب درست می‌کنیم و بعد این امامت مماثل با آن امامت واقعی همان طوری که امامت واقعی ملزوم برای یقین قرار می‌گیرد این هم ملزوم یقین است. یعنی ما به وسیله استصحاب نسبت به این مماثل یقین پیدا می‌کنیم.

بیان مرحوم اصفهانی این است که مگر ما و شما مرحوم آخوند نمی‌گوئید ما یقین به امامت لازم داریم، با استصحاب حیات ما به یقین به امامت نمی‌رسیم، اما با استصحاب بقاء امامت چون استصحاب می‌آید یک امامت مماثل را در زمان شک درست می‌کند ما به یقین به امامت می‌رسیم. استصحاب نسبت به آن واقع ما هنوز ظن داریم، نسبت به امامت واقعی، اما نسبت به امامت مماثل یقین داریم، مثل همه‌ی موارد استصحاب، شما در هر استصحابی می‌گوئید قبلاً طهارت داشتیم و الآن شک می‌کنم

که طهارت دارم یا نه؟

نسبت به طهارت استصحابی یقین دارید، یعنی ما با استصحاب یقین وجدانی به امامت مماثل داریم، همانطوری که یقین وجدانی به امامت واقعیّه خودش کفایت می‌کرد یعنی اینجا اگر کسی بگوید از کجا می‌گوئید امامت مماثل کافی است؟ می‌گوئیم به خود دلیل استصحاب. یعنی اصلاً مرحوم اصفهانی بیشتر روی همین تکیه می‌کند که دلیل استصحاب یعنی آنچه که می‌گوید الاستصحاب حجتّه، می‌گوید این امامت مماثل هم می‌نشیند جای امامت واقعی، همان طوری که یقین به امامت واقعی برای مکلف کفایت می‌کند یقین وجدانی به امامت مماثل هم مثل آن است.

مرحوم اصفهانی از این راه درست می‌کند و در نتیجه با استصحاب، آنچه را که مرحوم آخوند دنبالش بود که یقین به امامت، می‌گوید ما به این نتیجه می‌رسیم، پس با استصحاب حیات ما به یقین به امامت نمی‌رسیم اما با استصحاب امامت به یقین به امامت می‌رسیم، این را مرحوم اصفهانی اول بیان می‌کنند و نظرشان همین است.

دفع و دخل مقدر در کلام مرحوم اصفهانی

بعد از این یک عبارت مشکل و قامضی دارند که این یک مقداری فهمش مشکل است و من هم قبلاً که عرض کردم مرحوم اصفهانی یک عبارت خیلی مشکلی دارد مرادم اینجاست، می‌فرمایند و أمّا ایجاب تحصیل معرفته بمقدماته التي منها تحصیل اليقين بحياته واقعاً ليكون التعبد بحيات تعبدًا لتحقيق معرفته بالامامة واقعاً الممكنة بمقدماتها فغير معقول، این و أمّا جواب از یک سؤال است و آن سؤال این است که سائل می‌گوید جناب اصفهانی ما با همان استصحاب حیات مسئله را حل می‌کنیم، به چه بیان؟ می‌گوید آن دلیل اصلی چیست؟ دلیل اصلی لزوم تحصیل الیقین بالامامه است، ما باید یقین به امامت داشته باشیم، این لزوم تحصیل یقین به امامت یک مقدمه‌ی روشنی دارد و آن مقدمه‌ی روشن یقین به حیات است یعنی ما تا یقین به حیات پیدا نکنیم یقین به امامت پیدا نمی‌کنیم.

این سائل می‌گوید اگر ما یقین وجدانی به حیات پیدا کنیم، یقین وجدانی به امامت هم داریم، اگر بدانیم امام (علیه السلام) حیّ یقین وجدانی به حیات پیدا کردیم می‌گوئیم یقین وجدانی به امامت هم داریم. اما حالا که شک در حیات می‌کنیم نمی‌دانیم امام (علیه السلام) حیّ یا نه؟ تا دیروز یقین به حیات داشتیم الآن بیائیم استصحاب کنیم بقاء الحیات را، استصحاب بقاء حیات یعنی تعبداً می‌گوئیم امام حیّ. سائل می‌گوید ما وقتی تعبداً می‌گوئیم امام حیّ از آثار تعبد به حیات امام تعبد به یقین به امامت است یعنی ما تعبداً یقین به امامت داریم، وقتی می‌گوئیم امام حیات دارد یعنی ما متعبدیم و تعبداً می‌گوئیم یقین به امامت داریم، یقین وجدانی به امامت و امام نداریم، اما تعبداً خودمان را نازل منزله‌ی آدم یقین به امام می‌دانیم، چه اشکالی دارد؟

آنچه خود مرحوم اصفهانی دنبال کرد یقین وجدانی به امامت مماثل بود، اینکه سائل می‌گوید تعبد به یقین به امامت است، می‌گوید وقتی ما استصحاب حیات کردیم می‌گوئیم امام تا دیروز زنده بوده و الآن شک داریم حیات دارد یا نه؟ تعبداً می‌گوئیم حیّ، تا گفتیم تعبداً حیّ، از آثار استصحاب حیات تعبد به یقین به امامت است، یعنی تعبداً یقین داریم به امام و امامت، و همین کافی است.

جواب مرحوم اصفهانی

مرحوم اصفهانی می‌فرماید این مطلب غیر معقول، برای بیان غیر معقولیت می‌فرمایند ما دو تا احتمال در اینجا داریم، روی یک احتمال دور لازم می‌آید و روز یک احتمال نقض قرض لازم می‌آید. می‌فرماید دلیل اصلی که داریم می‌گوید يجب تحصیل الیقین

بالإمام (عليه السلام)، دیگر بحث وجوب العقد و وجوب الاعتقاد مطرح نیست، دلیل اصلی می‌گوید يجب تحصیل الیقین بالامامة، می‌فرماید در این دلیل دو احتمال وجود دارد و دو فرض می‌توانیم مطرح کنیم، یک فرض این است که این دلیل مطلق است، مشروط به حیات امام نشده.

مولا می‌گوید من از شما یقین به امامت امام می‌خواهم، این یک فرض. روی این فرض می‌فرماید دور لازم می‌آید. اگر این دلیل را بگوئیم مشروط به حیات امام است یعنی مولا بفرماید علی فرض یقین به حیات امام من از شما یقین به امام می‌خواهم، اگر یقین به حیات امام داشتید من یقین به امامت امام از شما می‌خواهم، دو فرض بیشتر اینجا وجود ندارد، روی این فرض دوم نقض قرض لازم می‌آید.

حالا بیان ذلک؛ می‌فرماید اگر ما گفتیم دلیلی که داریم لزوم تحصیل الیقین بالامام است و این دلیل مطلق است یعنی در لسان دلیل قیدی نیآورده، شما می‌خواهید با استصحاب حیات که اسم استصحاب حیات را می‌گذاریم تعبّد به حیات. با تعبّد به حیات می‌خواهی به چه برسی؟ به تعبّد به یقین به امام برسی، می‌گوئیم اگر دلیلی که می‌گوید دلیل به امام مطلق است، ولی یکی از مقدمات واضحش تحصیل یقین به حیات است یعنی وقتی دلیل می‌گوید عن یقین بالامام واجب مطلق است، نمی‌گوید علی فرض حصول الیقین بالحیات، می‌گوید من مطلقاً می‌گویم واجب است ولی روشن است که یکی از مقدماتش تحصیل یقین به حیات است. پس شما از تعبّد به حیات رسیدید به تعبّد به یقین به امام، یقین به امام متوقف بر یقین به حیات است، وقتی یقین وجدانی به حیات پیدا کنیم دیگر نیازی به تعبّد به حیات نداریم.

استصحاب حیات را گفتیم اسمش را می‌گذاریم تعبّد به حیات، یا به تعبیر ایشان عن تعبّد الاستصحابی، با استصحاب حیات می‌خواهد به چه چیزی برسد؟ به تعبّد به یقین به امام، یعنی من درست است الآن یقین وجدانی به امام ندارم ولی با دلیل استصحاب مولا من را متعبّد می‌کند و می‌گوید تو تعبّداً یقین داری یعنی باز روشن‌تر بگوئیم شارع می‌گوید همانطوری که اگر یقین وجدانی به امام داشتی برای من کافی است، اگر تعبّداً هم یقین به امام داشتی برای من کافی است، وقتی استصحاب حیات کردیم ما را می‌رساند به تعبّد به یقین به امام، مرحوم اصفهانی می‌فرماید اگر آن دلیل اصلی، آنچه دلیل همه این بحث‌هاست، یعنی لزوم تحصیل الیقین بالامام، اگر آن مطلق باشد این بیان شما مستلزم دور است، چرا؟ چون شما از تعبّد به حیات به تعبّد به یقین به امام می‌خواهید برسید، یک. آن یقین به امام ولو مطلق است ولی از مقدمات مهم و ضروری برای یقین به امام یقین اسوجدانی به حیات ت، پس باید بگوئیم برای آن یقین به امام اول باید یقین وجدانی به حیات پیدا کنیم، پس اگر یقین وجدانی را می‌خواهیم پیدا کنیم دیگر نوبت به یقین تعبّدی نمی‌رسد.

پس یلزم من وجود تعبّد به حیات العدم، ما یلزم من وجوده العدم، منظور ما از دور هم همین است، یعنی این راه را که ما طی کنیم یلزم من وجود التعبّد بالحياة عدم التعبّد بالحياة.

اما نقض قرض اینجا است؛ اگر آن دلیل اصلی که می‌گوید يجب تحصیل الیقین بالامام از اول مشروط است، یعنی مولا می‌گوید من در صورتی یقین به امام را از تو می‌خواهم که خودت یقین به حیات پیدا کرده باشی، یعنی اگر لو حصل لك الیقین بالحياة لوجب عليك الیقین بالامامة، می‌فرماید اگر این باشد اینجا نقض قرض می‌آید، یعنی شما یک تعبّدی را درست می‌کنید که نتیجه‌اش ضد این تعبّد است. استصحاب تعبّدی را درست می‌کنید که یقتضی و اقتضای این دارد که این مقتضیاً ضدّ خود این تعبّد است و این می‌شود نقض قرض، یعنی شما آخر الامر می‌آئید سراغ یقین وجدانی به حیات، وقتی اینطور شد دیگر اینجا نقض می‌شود مقتضای یقین تعبّدی. یعنی تعبّد به یقین به امامت است در حالی که شما اگر یقین وجدانی به حیات پیدا کردید، یقین وجدانی به امام پیدا می‌کنید.

بنابراین این هم طبق این بیانی که ایشان فرمودند، اینجا را لزومی نداشت که ایشان بیان کنند البته تعبیر به دور هم ندارد. بعد از

اینکه می‌گویند فغیر معقول إذا كان ايجاب تحصیل معرفته مطلقاً، یعنی شارع بگوید يجب تحصیل الیقین بالإمام، یعنی نگویید اگر یقین به حیات پیدا کرد مطلقاً می‌گوید یکی از واجبات یقین به امام است بعد می‌فرماید چرا غیر معقول است در این فرض؟ لأن تحصیل الیقین بحیاته یوجب انتفاع التحقق استصحابه می‌فرماید تحصیل یقین به حیات موجب نفی تعبد استصحابی به حیات است یعنی اگر شما یقین وجدانی به حیات پیدا کردی دیگر نیازی نیست که یقین تعبدی پیدا کنی، آن را نفی می‌کنند، فیلزم من وجوب التعبد الاستصحابی این عبارت را مخصوصاً دقت کنید، فیلزم من وجوب التعبد الاستصحابی تعبد استصحابی به حیات است الموجب لتحصيل الیقین بالحیة، می‌گوئیم تعبد استصحابی به حیات موجب تحصیل یقین به حیات است، چرا؟ چون عرض کردیم خود آن دلیل اصلی که می‌گوید یقین به امام لازم است ولو مطلق است ولی یکی از مقدماتش این است که بگوئیم تحصیل کنیم یقین به حیات را، یلزم یعنی وجود تعبد الاستصحابی عدم تعبد الاستصحابی و هو محالٌ، و هكذا؟؟؟ یعنی باز اشکال وجود دارد یعنی غیر معقول است، إذا كان وجوب تحصیل الیقین بالامامة مشروطاً بالیقین بالحیة اگر آن دلیل کلی که می‌گوید یقین به امام لازم است مشروط به یقین به حیات باشد یعنی چه؟ یعنی و علی تقدیر حصول الیقین بالحیة، مولا گفت اگر تو یقین به حیات امام داشتی من این واجب را بر تو دارم که باید یقین به امام داشته باشی، می‌فرماید باز هم غیر معقول است، لأن هذا التقدير، یعنی یقین به حیات، ضد التعبد الاستصحابی، ضد تعبد استصحابی است. شما چه زمانی تعبد استصحابی پیدا می‌کنی؟ وقتی یقین وجدانی به حیات نداری، اگر یقین وجدانی به حیات پیدا کردی دیگر تعبد استصحابی نمی‌کنی و لا یعقل أن یقتضی التعبد ما یتوقف علی ما یضاده، معقول نیست تعبد اقتضا کند چیزی را که متوقف است بر ضد او، این بیان مرحوم اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه).

خلاصه کلام مرحوم اصفهانی

آنچه ما از کلام مرحوم اصفهانی فهمیدیم این شد که اصفهانی کلام آخوند را توضیح داد و آخوند فرمود با استصحاب موضوعی حیات ما نمی‌توانیم به یقین به امام زمان (علیه السلام) برسیم، اصفهانی هم فرمود این حرف درست است. در مرحله‌ی بعد خودش آمد یک استصحاب دیگری درست کرد به نام استصحاب بقاء الامام یا خود امامت، اصلاً کلمه‌ی بقاء را هم نیاوریم که ظهور در حیات پیدا کند، بگوئیم قبلاً امامت بود و الآن هم امامت هست، با استصحاب امامت فرمودند ما به یقین به امام می‌رسیم منتهی یقین به کدام امام می‌رسیم؟

امامت مماثل، یعنی با استصحاب که مرحوم اصفهانی خودش درست کرد فرمود ما به یقین به امامت مماثل می‌رسیم، که البته همین جا من عرض کنم که این مبنا را ما قبول نداریم، یعنی ما در استصحاب قبول نداریم که دلیل استصحاب جعل حکم مماثل می‌کند، مبنا خراب است و لعل خود مرحوم اصفهانی هم این مبنا را در جای دیگر یعنی در همین بحث استصحاب نپذیرفت، مشهور از جمله شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) اینها در باب استصحاب قائل به جعل مماثل هستند، این هم مرحله‌ی دوم. مرحله سوم، یک سائلی خواست از راه استصحاب حیات بیاید ما را تعبداً بالامامه بکند، از راه تعبد به حیات ما تعبد به امامت پیدا کنیم تعبد به یقین به امامت، فرمود این غیر معقول است با این توضیحی که عرض کردم.

کلام مرحوم صاحب منتقی در بحث

صاحب کتاب منتقی علیه الرحمه در جلد 6 صفحه 299 آمده برای عبارت مرحوم آخوند مجموعاً سه تا احتمال داده. عبارت آخوند این است: أما لو شك فی حیات امام زمان مثلاً فلا فیستصحب، اگر شک در حیات امام زمان کرد نمی‌تواند این حیات را استصحاب کند، اگر می‌خواهد حیات را استصحاب کند برای چه می‌خواهد استصحاب کند؟ لأجل ترتیب لزوم معرفة امام زمان، آخوند می‌گوید نمی‌تواند بگوید من می‌گویم این قبلاً حیات داشته، الآن هم حیات دارد پس یقین به او بر من واجب است، چرا؟ بل يجب تحصیل الیقین بموته أو حیاته، باید یا به موت یا به حیاتش یقین پیدا کند، با استصحاب حیات لزوم تحصیل

الیقین بالامام برایش مترتب نمی‌شود. صاحب منتقی در عبارت آخوند سه احتمال داده.

احتمال اول مرحوم صاحب منتقی و رد آن

احتمال اول اینکه می‌گوید مرحوم آخوند می‌خواهد بگوید این وجوب معرفت چون مترتب است بر وجود واقعی امام، ما با استصحاب بیائیم وجود واقعی را استصحاب کنیم بعد لزوم معرفت را بر آن بار کنیم، مقصود آخوند این باشد. بعد هم می‌فرمایند مرحوم اصفهانی آمده عبارت آخوند را بر همین معنا حمل کرده یعنی اصفهانی می‌گوید آخوند می‌خواهد استصحاب لزوم المعرفة را بر وجوب واقعی امام نه بر وجوب یقینی امام، که حالا احتمال دوم و سوم را می‌خوانیم؛ اصفهانی آمده عبارت آخوند را اینطوری تفسیر کرده آخوند می‌گوید لزوم معرفت حکمی است بر وجود واقعی امام مترتب است، حالا سؤال ما از شما این است که آیا واقعاً مرحوم اصفهانی عبارت آخوند را اینطوری تفصیل کرد؟ این احتمال اول به نظر ما از عبارت مرحوم آخوند استشمام هم نمی‌شود که آخوند چنین حرفی بخواهد بزند. و لذا نه از عبارت آخوند استشمام می‌شود و نه یک کلمه در عبارات اصفهانی بوی این تفسیر را برای کلام مرحوم آخوند دارد، این یک.

احتمال دوم مرحوم صاحب منتقی و رد آن

بعد فرمودند احتمال دوم در کلام مرحوم آخوند این است که بگوئیم شارع می‌گوید من یقین به امام را می‌خواهم آن یقون وجوب المعرفة ثابتاً علی کل تقدیر، اصلاً نمی‌گوید امام واقعی یا یقین... می‌گوید من یقین به امام لازم دارد بعد می‌خواهیم ببینیم آیا یقین به امام با استصحاب درست می‌شود یا خیر؟ بعد می‌فرمایند این تفسیر دو تا قرینه در کلام مرحوم آخوند دارد، یک قرینه‌اش می‌فرمایند اصلاً طبع بحث همین است که ما یک لزوم المعرفة داریم و یقین به امام لازم است و می‌خواهیم ببینیم آیا این یقین به امام و این لزوم یقین به امام را با استصحاب می‌توانیم درست کنیم یا نه؟

همانطور که در احکام فرعیه مثل وجوب صدقه می‌گوئیم این زید قبلاً زنده بوده الآن شک داریم، با استصحاب حیات، وجوب صدقه بر او را، فقیر است باید به او صدقه داد، درست می‌کنیم می‌خواهیم ببینیم آیا با استصحاب ما لزوم الیقین بالامام را می‌توانیم درست کنیم یا نه؟ الوا طبع بحث این است ثانیاً می‌فرمایند آن عبارتی که آخوند دارد يجب تحصیل الیقین بموته و حیاته قرینه بر این است. به نظر ما هیچ یک از این دو تا شاهد بر این تفسیر دوم هم نیست، اصلاً آنچه که ایشان بحث فرمودند

احتمال سوم مرحوم صاحب منتقی و تایید آن

یک احتمال سومی داده که اصلاً از اول که ما کلام آخوند را تفصیل کردیم، من دیشب باز منتقی را مراجعه کردم از اول ما خودمان وقتی عبارت آخوند در کفایه را معنا کردیم سه احتمال در آن نیست، همین احتمال سومی است که ایشان معلوم می‌شود در مجلس درس‌شان یا طلاب بعد از درس اشکال کردند و ایشان روز بعد یا در مجلس واحد، ... احتمال سوم این است که در این موضوع یقین به نحو موضوعی وصفی اخذ شده، يجب، چه چیز؟ تحصیل یقین به امام.

یقین به نحو موضوعی است و به نحو وصفی، عبارت این است: کون المعرفة مترتباً نه بر وجود واقعی امام بل یقین به حیات امام، یعنی مولا می‌گوید اگر تو یقین به حیات امام داری من حالا یقین به امام را از تو لازم دارم به نحو موضوعی وصفی، کون المعرفة مترتباً علی الیقین بالحیاء، یعنی از اول که شارع گفته من یقین به امام می‌خواهم مقصودش این بوده که تو باید به حیات امام یقین داشته باشی، یقین موضوعی وصفی. بعد می‌فرماید و ظاهر این است که محقق خراسانی اخذ الیقین بما أنه صفة، نه اینکه ظاهر این است اصلاً اساس کلام شیخ و مرحوم آخوند این است که این یقین به نحو وصفی اخذ شده.

بنابراین عرض ما این است که شما باز دقت کنید با این توضیحی که برای کلام مرحوم اصفهانی دادیم اصلاً مرحوم اصفهانی هم روی این احتمال سوم جلو رفته و احتمال اول را در کلام مرحوم آخوند نداده. فردا را ان شاء الله روایت را که خواندیم اول مجال می‌دهیم آقایان اشکال مطرح کنند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ